

گرما گر می گیرد

بهاءالدین مرشدی

- بیایید این‌ها را توی سبد کنیم! باهاشان بازی می‌کنیم. همه‌شان را آتش می‌زنیم. می‌خندیم. همه‌مان با هم می‌خندیم. آن‌ها را از توی آب جمع می‌کنیم. آب پر است از این چیزها.

- بلا دور می‌کند اگر آتش‌شان بکشیم.

می‌گوییم:

- بلا دور شوی، کور شوی... دور شوی... کور...

کور می‌شود هم‌بازی‌مان. همان وقتی که بازی می‌کردیم. همان سال‌ها که کوچک بودیم. همان سال‌ها که توی آب پر بود از این شیطان‌ها که می‌ترسیدیم دست کنیم توی آب که مبادا بچسبند به دستمان. و خونمان را با خودشان یکی کنند. حالا باید خون همه‌شان را آتش بکشیم. جمع می‌شویم. شادی. صدا در صدا که صدا در صدا بیچد. و آتش شعله بکشد. شیطان را توی آتش می‌کنیم.

- آتش بسوزاند شیطان را.

شیطان خودش آتش است. نمی‌سوزد. نسوخته است. زالوها در آتش می‌سوزند.

بوی گوشت می‌دهند.

همه‌مان جمع می‌شویم کنار آب. سبد را پر می‌کنیم. پر، پر. آتش می‌کنیم. به جان‌مان آتش می‌کنیم. آب می‌ریزیم روی آتش. آتش گر می‌گیرد و ما بچه‌ها فرار می‌کنیم. زالوها راه می‌افتند از توی آتش. سنگ می‌زنیم بهشان. می‌خندند. زالوها، می‌آیند تا تنمان نزدیک می‌شوند و می‌خورند جانمان را. سرخ می‌شوند و ما سفید می‌شویم. سفید می‌شود چشم‌مان. زالوها دوباره می‌خندند. هی می‌خندند و داد می‌زنند:

- بلا دور شوی... کور شوی...

کور می‌شود هم‌بازی‌مان. صبح که می‌خواهد آفتاب بزند. چشمش نمی‌بیند. تا صبح می‌سوزد توی گرما. گرما گر می‌گیرد توی جانش. جانش آتش می‌شود. آتش می‌پرد

توی چشمش. کور می شود. زالوها می افتند به جانمان. جانمان پر می شود از گرما. خون می دود توی تن زالوها. توی آب بزرگ می شوند. آب گر می گیرد از گرما. می گیریمشان. از آب می گیریمشان. تا کنار آتش می بریمشان و هلشان می دهیم توی آتش. آتش شعله می کشد و خاموش می شود. ترسمان می گیرد. خاموش می شود آتش، خاکستر می شود آتش. خاکستر از خودش می زاید زالو. می گوئیم:

- کور شوی... دور شوی...

دور نمی شود. خاک می شود. خاکستر می شود. آتش می شود. جمع می شود. جمع می شویم. بچه ها جمع می شویم. توی خاک دست می کنیم. خاک را با آب قاطی می کنیم. دور آتش می چرخیم. خاک را شکل زالو می کنیم. زالو بزرگ می شود. خاک شکل زالو می گیرد. دست می کشیم همه مان به تن خاک، به تن زالو:

- زالو کور شوی... دور شوی...

دور می شود. کور می شود، آتش. دور خاک می چرخیم. دور زالو می چرخیم. هوار می کشیم:

- آتش بگیری... زالو... آتش بگیری...

خاک را به زمین می کوییم. زالو ترک بر میرد. زالو خونراش روی خاک می ریزد. پر خون می شود خاک زمین. خاک جان می گیرد. پر خون. زالو می شود. راه می افتند زالوها. به سمت ما راه می افتند. هم بازی مان می افتد. روی زمین می افتد. خونراش روی زمین می ریزد. خاک خون می گیرد. زالو خون می گیرد. زالو می چسبد به هم بازی مان. زالو پر خون می شود. هم بازی مان هوار می کشد:

- از تن من دور شوید.

دور نمی شوند. سمج می چسبند. هم بازی مان روی چشمش دست می کشد. بی رنگ می شود. چشمش بی رنگ می شود. هم بازی مان روی چشمش دست می کشد و روی

سینه‌ی من دست می‌کشد و هوار می‌کند:

- از تن من به تن تو...

از تن او به تن من می‌شوند. داخل می‌شوند. جان من پر از موجودات لزج و خیسی می‌شوند که تا آن روز توی آب بودند. هم‌بازی‌مان هوار می‌کشد و دست می‌کشد:

- از تن من دور شوید.

مرا هل می‌دهد. روی زمین می‌افتم. زمین که پر از آب است. آب که تلخ است. تلخی می‌ریزد توی تنم. وقتی آب می‌خورم سال‌هاست که تلخ است آب که می‌بارد از آسمان، از ابر. و زالوها روی زمین به جان من می‌ریزند و خون‌ام را می‌خورند. با ولع، با حرص، با صدا... عین این که آب بخورند. آب می‌خورند. همه‌ی آب‌های دنیا را می‌خورند. جان مرا می‌خورند. مرا آتش می‌کنند. گر می‌گیرم. می‌خزم توی آب می‌روم. روی خاک می‌خزم. می‌افتم به جان هم‌بازی‌هایم. مرا می‌گیرند و می‌اندازند توی آتش. آتش می‌خندد. خنده‌اش گر می‌گیرد. و شعله می‌کشد تا آسمان می‌رود. آسمان ابر می‌شود و باران می‌زند روی خاک. آتش با آب، خاک می‌شود. خاکستر می‌شود. سوخته‌ام. می‌سوزم. چشم‌هایم اشک می‌شود. هم‌بازی‌هایم بزرگ می‌شوند. آتش بزرگ می‌شود. زالو بزرگ می‌شود. ما خیلی بزرگ می‌شویم.

- بلا دور می‌کند آتش.

آتش می‌ریزد توی تنمان. دور نمی‌کند. بلا دور نمی‌کند. بلا خون می‌کند. در جان من خون می‌کند. خون از جان من به جان تو می‌ریزد و از جان تو به جان من می‌ریزد و زالوها لزج می‌چسبند به تن من و مرا ول نمی‌کنند. تو را ول نمی‌کنند. خون می‌چرخد توی تن‌مان. توی تن همه‌مان. همه‌مان را دور می‌زند. مرا دور می‌زند. تو را دور می‌زند و حالا که سال‌هاست از آن وقت‌ها می‌گذرد و چشم‌هایت نمی‌بیند. چشم هم‌بازی‌ها مان نمی‌بیند و من هم نمی‌بیند چشم‌هایم، آتش را که گر گرفته است.